

## رہیافت آنارشیستی به جرم‌انگاری<sup>۱</sup>

محمدعلی کاظم‌نظری<sup>۲</sup>، فیروز محمودی‌جانکی<sup>۳</sup>

### چکیده

حقوق کیفری و جرم‌انگاری، عرصه برخورد اقتدار دولتی و حقوق و آزادی‌های شهروندان است؛ نظریه‌های گوناگونی با پیش‌فرض گرفتن مشروعیت اقتدار دولت، به‌عنوان نهاد پذیرفته‌شده برای وضع، اجرا و رسیدگی به اجرای قانون و تبعاً تعریف جرم، تعیین مجازات و اعمال آن، به همراه پیاده‌سازی نظام عدالت کیفری، در تبیین و توجیه جرم‌انگاری و کیفرگذاری مورد بررسی اندیشمندان این حوزه قرار گرفته است. توجه به پدیدآیی مشکلاتی که این نگرش به مسأله جرم‌انگاری و کیفرگذاری ایجاد می‌نماید و نیز بررسی تأملات فلسفی و جرم‌شناختی بیرون از دایره پذیرش وجود دولت، با ملاحظه حق‌های اساسی شهروندان، لازم می‌آورد که با نگاهی مبتنی بر اقتدارگریزی، با رویکردی آنارشیستی و مبتنی بر نفی مفهوم دولت، به جرم‌انگاری نگاهی دوباره بیاندازیم؛ تا علاوه بر آن‌که دریابیم از این منظر اساساً جرم‌انگاری امکان‌پذیر نخواهد بود، بلکه لازم است برای تدبیر انحرافات اجتماعی از مکتب عدالت ترمیمی کمک بگیریم؛ امری که به نظر می‌رسد در فضای اقتدار دولتی راه به جایی نمی‌برد؛ اما در فضای گریز از اقتدار می‌تواند راهگشا و اثربخش باشد.

**واژگان کلیدی:** آنارشیسم، جرم‌انگاری آنارشیستی، جرم‌شناسی آنارشیستی، عدالت ترمیمی، حقوق شهروندی.

۱. این مقاله برگرفته از رساله دوره دکتری تخصصی نویسنده مسئول با عنوان «تأثیر اتخاذ رهیافت آنارشیستی بر جرم‌انگاری» با مشاوره آقای دکتر فیروز محمودی‌جانکی در دانشگاه تهران است.  
۲. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

kazemnazari@ut.ac.ir

۳. دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

frouzmahmoudi@ut.ac.ir

## درآمد

عنوان این مقاله احتمالاً واجد نوعی تناقض به نظر برسد: جرم‌انگاری در ذات خود ماهیتی اقتدارگرا دارد و مبتنی بر نوعی اعمال زور؛ هرچند به ادعا مشروع و یا اخلاقی است؛ با این وصف، چگونه می‌توان رهیافتی آناارشیستی که ذاتاً مبتنی بر اقتدارگرایی و نفی سلطه است، به جرم‌انگاری اتخاذ کرد؟

برخی گفته‌اند (بروکس، ۱۳۹۵: ۲۱) «نظام کیفری در وضعیتی بحرانی قرار دارد» و مشخصاً در ایالات متحده «بیش از پنج و شش دهم میلیون نفر از آمریکایی‌ها در زندان به سر می‌برند و یا زمانی در زندان بوده‌اند؛ این یعنی از هر سی و هفت نفری که در ایالات متحده زندگی می‌کند، یک نفر زمانی در زندان بوده است که بالاترین نرخ حبس در جهان است» (Chaddock, 2003).

در این راستا، برخی دیگر نیز در تنقیح وجوه بحران مزبور چنین استدلال کرده‌اند که این بحران خصلتی چند وجهی دارد: نه تنها دربرگیرنده مباحث مرتبط با اعمال قانون، تحقیق و دفاع، دادرسی یا نظام تنبیهی است؛ بلکه این بحران در کل حقوق کیفری و حتی حاکمیت قانون دیده می‌شود. از دید رندلف استون،<sup>۱</sup> معارضه‌ای که میان لزوم رسیدگی سریع‌تر و طبعاً کم‌هزینه‌تر به پرونده‌های کیفری وجود دارد، با آنچه اقتضاء رسیدگی منصفانه‌ای است که لازمه مداخله در حقوق و آزادی‌های فردی است؛ یکی از تنش‌های موجود در نظام عدالت کیفری است که وضعیت آن را بحرانی ساخته است (Stone, 1991: 39).

بدین ترتیب، اگر اساساً بحرانی در نظام عدالت کیفری مشاهده شود، قاعدتاً برای بررسی منشأ آن باید به نخستین نقطه‌ای بازگشت که نظام عدالت کیفری کار خود را آغاز می‌کند: جرم‌انگاری؛ لحظه‌ای که دولت تصمیم می‌گیرد رفتاری که تا آن زمان واجد هیچ‌گونه منعی نبوده است، با وضع کیفر ممنوع سازد؛ آن هم با اتخاذ تدابیری عموماً پرهزینه که از جیب ملت می‌رود و این امر باعث می‌شود که بخش مهمی از درآمدهای ملت با پرداخت هزینه‌های نظام عدالت کیفری در قالب مالیات از دست برود و فقری پدید آید که «مادر جرم» است (Ibid: 34).

موضوع قابل توجه این است که علاوه بر این وضعیت بحرانی، دولت‌ها با

1. Randolph N. Stone

توجیه «بازدارندگی» و حفاظت از امنیت ملت و متناسب با بزه ارتكابی (حسینی و دیگران، ۱۴۰۲: ۹۶) مبادرت به جرم‌انگاری و اعمال مجازات می‌نمایند؛ در حالی که «هیچ شاهد قانع‌کننده‌ای در این باره وجود ندارد که افزایش در به‌کارگیری حبس، کاهش قابل توجهی در کاهش ارتكاب جرایم به دنبال می‌آورد» (بروکس، ۱۳۹۵: ۸۱)؛ حتی اگر برای توجیه جرم‌انگاری و مجازات از دیگر نظریه‌ها بهره بگیریم، در این‌که وضعیت موجود بحرانی به نظر می‌رسد، تغییری حاصل نمی‌کند.

تمامی نظریه‌هایی که در تبیین و توجیه وضع موجود ارائه شده‌اند و تمامی ساختارهایی که بر مبنای پیش‌نهادهای اجرایی این نظریه‌ها بر پا گشته‌اند، در پیش‌فرضی مهم با یکدیگر اشتراک دارند و آن، پذیرش مفهومی به نام دولت، به عنوان مکان تولد، تحقق، پیاپی‌سازی و اجرای حقوق کیفری است؛ اندام‌واره‌ای که بنا به تعریف، حق انحصاری کاربرد زور را به نحو مشروع درون مرزهای سرزمین مشخصی را در اختیار دارد و تبعاً، قانوناً از این اختیار برخوردار است که رفتارهای درست و نادرست را با شاخصی به نام «جرم‌انگاری» تفکیک کند.

بنابراین، ای‌بسا بتوان با تردید در اصل مفهوم دولت، ضرورت و مشروعیت آن، با توجه به بحران‌هایی که حتی در عملیات روزمره‌اش ایجاد می‌کند و ناکامی‌اش در حل و فصل مشکلاتی که با وعده و یا دست‌کم امید مرتفع ساختن‌شان پا به عرصه وجود گذاشته است، اصلی‌ترین پیش‌فرض تمامی رهیافت‌ها به مسئله جرم (چه رفتاری مجرمانه است؟) را که همان انگاره دولت باشد، انکار کرد و به سوی ارائه راه‌کاری برای خروج از وضعیت بحرانی کنونی، با ارائه رهیافتی مبتنی بر این انکار به جرم‌انگاری گام برداشت.

در این نوشتار به دنبال آن هستیم که با اتخاذ رویکردی آنارشیستی، نظام حقوق کیفری موجود را در آغازین‌ترین نقطه خود یعنی جرم‌انگاری با پرسش‌گری مواجه سازیم و با معرفی مبانی و آثار این رویکرد، خوانشی آنارشیستی از این نظام و مشخصاً این نقطه ارائه کنیم؛ فارغ از ملاحظات که درون نظام حقوقی کیفری موجود قابلیت طرح دارند و در چارچوب پذیرش مشروعیت نظام مزبور از زوایای شکل‌گرایی و واقع‌گرایی حقوقی مورد بررسی قرار گرفته است (ساکایانی و واعظی، ۱۴۰۱: ۲۴۶).

رویکرد ما در این نوشتار بر اتخاذ نگاهی فلسفی بر مسئله جرم‌انگاری مبتنی است؛ چنان‌که در ادامه خواهیم آورد، این پژوهش به عنوان پژوهشی بنیادین، به دنبال نگرستن به این مسئله از زاویه فقدان دولت است. اقتضاء نگاه آنارشیستی به مسئله نیز همین است؛ در فضای آنارشیستی، اقتدارگریزی و در غیاب دولت، جرم‌انگاری مختصات دیگری خواهد یافت که تأمل فلسفی و معرفت‌شناختی درباره این بدیل نظام موجود عدالت کیفری را ضروری می‌سازد.

به وسیله این خوانش، جرم‌انگاری نوینی خارج از مغناطیس دولت امکان‌پذیر می‌شود که آزادی، حق بر جان و حق بر مال را تحت هر شرایطی محترم بشمارد؛ جرم‌انگاری نوینی که نه تنها جرم‌انگاری به معنای مرسوم آن نیست؛ بلکه ای‌بسا نظام‌مندی ادعایی جرم‌انگاری موجود را نیز نداشته باشد که تنها به دنبال «کنترل» شهروندانی ذی‌حق است.

مطالعات آماری انجام‌شده در حوزه الغاء‌گرایی کیفری، مؤید وفور عناوین مجرمانه و تأثیر نظام عدالت کیفری بر این مسئله به نحوی است که زیان‌های مداخله‌های این نظام بیش از فواید ادعایی آن است. از سوی دیگر، حوزه آسیب اجتماعی‌شناسی نشان می‌دهد تلاش دولت از طریق این نظام برای حل و فصل مسئله جرم با ناکامی همراه است. مدعای این نوشتار این است که راه‌حل جایی بیرون از دایره حضور دولت جای دارد؛ یعنی ضرورت توجه فلسفی به ریشه معضلاتی که این دو حوزه مطالعاتی متکفل بررسی آن‌ها هستند، اقتضا می‌کند خود دولت و عملکرد آن را در عرصه حقوق کیفری، با آغاز از جرم‌انگاری و با اتخاذ رهیافتی آنارشیستی زیر سؤال ببریم.

همین‌جا باید موضوعی را با دقت بیش‌تری از نظر گذرانند: نقطه عزیمت بررسی حاضر اتخاذ نگاه آنارشیستی است که بنا به ماهیت آن از منظر فلسفی نمی‌تواند از هیچ شکل دولت و یا سازکار مبتنی بر اقتداری حمایت کند؛ بنابراین در فضای کنونی حکمرانی موجود که در سیطره مفهوم دولت و ساختارهای دولتی است، اساساً اجتماع اقتدارگریزی را نمی‌توان سراغ گرفت که ایده‌های مورد معرفی و بررسی در این مقاله را به محک تجربه درآورده باشد.

یکی از نقاط تمرکز این نوشتار آن است که ایده‌های حل و فصل مسئله

جرم، با امحا و یا محدودسازی حداکثری برخوردهای کیفری با آن (الغاء‌گرایی) و یا با پیش‌بینی تدابیری دیگرگون در مقابله با آن (از جمله عدالت‌ترمیمی) در فضای وجود مفهوم دولت بی‌نتیجه باقی می‌ماند؛ بدین معنا که از منظر آنارشیشستی، آنچه با وجود دولت به دست می‌آید، عملاً فایده‌ای برای اجتماع آدمیان آزاد ندارد و حلقه‌ای بر زنجیرهایی می‌افزاید که پیش‌تر بر دست و پای آن‌ها قرار داده شده است؛ بنابراین، ضروری است از زاویه انکار مفهوم دولت به مسئله نگریست؛ دولتی که خود بر سازنده مفهوم جرم است و به پرسش کشیدن اصل مفهوم‌پردازی دولتی از رفتارهای انسانی (جرم‌انگاری) بر تأمل در جایگزین‌های بدیل واکنش کیفری به این مفهوم‌پردازی تقدم دارد. این همان رهیافت آنارشیشستی به جرم‌انگاری است که در این نوشتار به دنبال پرداختن به کلیات و برخی رئوس آن هستیم.

### ۱. آنارشیشستم سیاسی

آنارشیشستم یا اقتدارگریزی را می‌توان نظریه‌ای سیاسی دانست که در توجیه اقتدار و قدرت تردید دارد؛ با ابتناء بر اهمیت آزادی فردی که اغلب آن را به عنوان آزادی از سلطه مفصل‌بندی می‌کند و متأثر از تلاش‌های تبارشناختی میشل فوکو به بدبینی به کوشش‌ها برای توجیه اقتدار دولتی دامن می‌زند.

برخی تحقیقات تلاش کرده‌اند نشان دهند که آنارشیشستم اساساً به مثابه توسعه‌ای بر اندیشه سیاسی جمهوری خواهانه در اوایل قرن نوزدهم بوده است. گفته‌اند که آنارشیشستم از بحث‌های بین لیبرال‌ها، کمونیست‌های ژاکوبین و سوسیالیست‌های جمهوری خواه در مورد این که چه چیزی باید جایگزین روابط مالکیت خصوصی بورژوازی، سلطنت و به‌ویژه اقتدار اخلاقی کلیسا شود، پدیدار شد و بعداً از سوی آنارشیشست‌ها به دیگر نقاط عالم پراکنده شد (Prichard, 2018: 25).

اصطلاح آنارشیشستم از نفی اصطلاح یونانی *arché* گرفته شده است که به معنای نخستین اصل، بنیاد و یا قدرت حاکم است؛ بنابراین آن-آرشی قاعده‌گذاری هیچ‌کس یا بی‌قاعدگی است. برخی استدلال می‌کنند بی‌قاعدگی زمانی اتفاق می‌افتد که همه قاعده وضع کنند که اگرچه ممکن است در وهله نخست بدبینانه به نظر برسد، با اجماع و اتفاق نظر و یا هم‌دلی، هدف‌گذاری خوش‌بینانه‌ای را فراهم می‌کند (Depuis-Déri, 2010: 14).

نقطه تمرکز آنارشیسیت‌ها در عرصه سیاسی بر انتقاد از قدرت دولتی استوار است و قدرت اجباری متمرکز و انحصاری را نامشروع می‌دانند؛ باکونین یکی از پدران آنارشیسیم، در نقل قولی که نمونه‌ای تاریخی از این اندیشه است، می‌نویسد (Bakunin, 1990: 178): «اگر دولتی وجود داشته باشد، باید سلطه طبقه‌ای بر طبقه دیگر و در نتیجه، برده‌داری وجود داشته باشد؛ دولت بدون برده‌داری تصورناپذیر است و به همین دلیل است که ما دشمنان دولت هستیم».

مثالی دیگر که بسیار جدیدتر است، اما از حیث بُرندگی و شدت کوبندگی نقد دولت در آن، دست‌کمی از عبارت‌پردازی قاطع باکونین ندارد، از کیسی است که به‌عنوان یک آنارشیسیت اختیارگرا علیه دولت قلم می‌زند و می‌نویسد: «دولت‌ها سازمان‌های مجرمانه‌اند: همه دولت‌ها، نه صرفاً آن‌هایی که به روشنی تمامت‌خواه و یا سرکوب‌گر هستند» (Casey, 2012: 1).

اگرچه ظاهراً در خاطره جمعی بشر و نیز در تجربه زیسته‌ی آن، این فرض که فقدان اقتدار ناخوش‌آیند و یا ناپایدار است، چنان ریشه‌دار و ستبر باقی مانده است که به‌رغم تلاش‌های پُردامنه فیلسوفان آنارشیسیت برای ابراز تردید در مفهوم اقتدار، تصور فقدان اقتدار فوراً به‌توجیه قدرت سیاسی منجر می‌شود؛ به تعبیر معروف هابز، در چنین شرایطی «زندگی آدمی گسیخته، مسکنت‌بار، زشت، ددمنشانه و کوتاه» است (هابز، ۱۴۰۱: ۱۸۵).

در توصیف فرمان‌روایی مشروع، نوعاً از نظریه قرارداد اجتماعی استفاده می‌شود که فرضاً در وضع اولیه با ابداع برخی شروط فرمان‌روایی را متولد می‌کند؛ با این حال، آنارشیسیت‌ها بر آن‌اند که ایده وضع اولیه لزوماً به‌توجیه دولت منجر نمی‌شود؛ زیرا «حتی با پذیرش کم و یا بیش مفروضات رالز' درباره وضع اولیه، روشن نیست اطراف قرارداد اقتدارگریزی را برنگزینند» (Sartwell, 2008: 83).

حامیان این ایده در ادامه چنین می‌گویند که حتی اگر بپذیریم وضع طبیعی به‌اندازه‌ای هول‌ناک است که هابز به تصویر می‌کشد، «نباید عجولانه به این نتیجه برسیم که دردسرهای هرج و مرج بدتر از دردسرهایی است که تنها حکومت صلاحیت تولیدشان را دارد ... [زیرا] همان‌قدر که هرج و مرج گذراست، استبداد

[دولتی] دائمی است» (Godwin, 1793: 736).

به طور خلاصه، آنارشیشم در عرصه‌ی سیاسی اغلب به این معنا تلقی می‌شود که افراد باید بدون هیچ اصل متحدکننده و یا قدرت حاکم به‌حال خود رها شوند؛ با این حال، بی‌قاعدگی ممکن است زمانی هم رخ دهد که اتفاق نظر و یا اجماع وجود دارد و از این رو، نیازی به اقتدار خارجی و یا ساختار حکمرانی مبتنی بر دستور و اطاعت وجود نداشته باشد؛ چنان‌که گفته‌اند: «حکومت انسان بر انسان (به هر جامعه‌ای که درآمده باشد) بی‌داد است؛ جامعه حد اعلاء کمال خود را در اتحاد نظم و بی‌نظمی می‌یابد» (Proudhon, 1840: 286).

روایتی که تاکنون از آنارشیشم ارائه شد، روایتی پیشینی<sup>۱</sup> است که مطابق آن اقتدار مشروع بر ادعایی درباره حق بر دستور اطاعت استوار است و در همبستگی با این ادعا، وظیفه‌ی اطاعت قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که شخص وظیفه‌ای به اطاعت از اقتدار مشروع دارد؛ در حالی که آنارشیشتها دولت واجد اقتدار مشروع نمی‌دانند. از دید یک آنارشیشست، «هرگز دستورات دولت مشروع نیست که نیروی الزام‌آور اخلاقی داشته باشد» (Wolff, 1998: 16). ماهیت قاطعانه این ادعا بیان‌گر نسخه‌ای از آنارشیشم مطلق و یا پیشینی است. اگر دستورات دولت هرگز مشروع نباشد و هیچ تکلیف اخلاقی به اطاعت ایجاد نکند، هرگز ممکن نخواهد بود که یک دولت مشروع وجود داشته باشد.

وُلف تصور می‌کند که می‌تواند یک دولت مشروع مبتنی بر «مردم‌سالاری مستقیم و مبتنی بر اتفاق آراء» وجود داشته باشد؛ اما او نشان می‌دهد که چنین مردم‌سالاری‌ای «در کاربرد چنان محدود خواهد بود که هیچ امید جدی به تجسم در یک دولت واقعی ندارد» (Wolff, 1998: 55) و سرانجام چنین نتیجه می‌گیرد (Ibid: 17): «اگر همه‌ی انسان‌ها تعهد مستمری برای دست‌یابی به بالاترین درجه از خودمختاری ممکن داشته باشند، به نظر می‌رسد هیچ دولتی وجود نخواهد داشت که اتباع آن تعهدی اخلاقی به اطاعت از دستوراتش داشته باشند؛ از این رو، مفهوم یک دولت قانونی مشروع پوچ به نظر می‌رسد و آنارشیشم فلسفی ظاهراً تنها باور سیاسی معقول برای یک انسان روشنفکر است».

1. A priori

در مقابل، شکل کم‌تر سخت‌گیرانه‌ای از آنارشیسم (مشروط و یا پسینی)<sup>۱</sup> استدلال می‌کند که دولت‌ها را می‌توان در نظر توجیه کرد؛ حتی اگر در عمل، هیچ دولتی یا دولت‌های بسیار کمی واقعاً مشروع باشند. آنارشیسم مشروط بر این باور است که دولت‌ها در پیکربندی کنونی نمی‌توانند معیارهای توجیه خودشان را رعایت کنند، که یک استدلال پسینی است (Simmons, 2001: 112)؛ هم بر مبنای یک گزارش نظری از توجیه دولت (به عنوان مثال، بر مبنای نظریه‌ی قرارداد اجتماعی)، و هم بر اساس یک گزارش تجربی از چگونگی و چرایی شکست دولت‌های واقعی در عمل.

بدین ترتیب، این نسخه از آنارشیسم بار اثبات توجیه اقتدار سیاسی را بر دوش حامیان آن می‌گذارد؛ آن‌طور که نوآم چامسکی<sup>۲</sup> ایده‌ای را به‌عنوان گوهر اصلی این آنارشیسم شناسایی می‌کند و می‌گوید: «[جوهره آنارشیسم] این عقیده [است] که بار اثبات باید بر دوش اقتدار باشد و اگر چنین اثباتی نتواند صورت پذیرد، این اقتدار باید برچیده شود؛ البته گاه چنین اثباتی می‌تواند صورت پذیرد» (Chomsky, 2005: 178).

نگاه پسینی به آنارشیسم مبتنی بر استدلال نتیجه‌گرایانه است که بر جزئیات واقعیت تاریخی متمرکز می‌شود؛ این آنارشیسم به ملاحظات فایده‌گرایانه متوسل می‌شود و استدلال می‌کند که دولت‌ها عموماً از لحاظ ارتقاء خوش‌بختی تعداد هرچه بیش‌تری از مردم شکست می‌خورند و ادعای قوی‌تر مبنی بر این مطرح می‌کند که قدرت دولتی تمایل به ایجاد بدبختی دارد.

از این رو، آنارشیست‌ها دولت را نهادی می‌دانند که هنجارهای خود را با استفاده از قوای مجریه، مقننه و قضاییه بر جمعیتی در یک قلمرو تحمیل می‌کند و ارکان به‌اصطلاح «سرزمینی» و «تفکیک قوا» در مطالعه مفهوم دولت عمدتاً ساختگی‌اند؛ زیرا همه عناصر دستگاه دولتی از یک قاعده پیروی می‌کنند: حفظ وضعیت موجود و تداوم قدرت دولت در داخل و خارج از حوزه قضایی دولت.

یعنی اگرچه دولت‌ها اشکال و انواع گوناگونی دارند و حتی می‌توان

1. A posteriori

2. Noam Chomsky

شبه‌دولت‌هایی را در جهان شناسایی کرد که مطابق با معیارهای مرسوم علم سیاست، به‌عنوان دولت شناسایی می‌شوند، ولی فاقد برخی از مهم‌ترین ارکان برسازنده دولت هستند؛ با این همه، نقطه تمرکز و نقد آنا‌رشیست‌ها دولت به مثابه یک کلیت تعریف‌پذیر است که این تعریف، در تمامی کانون‌های اقتداری که به‌عنوان «دولت» دست به وضع، اجرا و رسیدگی به اجرای قواعد می‌زنند، برقرار است و مورد نقد آنا‌رشیستی قرار می‌گیرد.

## ۲. جرم‌شناسی آنا‌رشیستی

آنا‌رشیسم مکان هندسی تعداد فراوانی از فلسفه‌ها، نظام‌های اعتقادی و رویه‌ها<sup>۱</sup> است که به‌عنوان واکنشی به ظهور دولت - ملت و سرمایه‌داری در قرن نوزدهم ظهور یافته است؛ بدین ترتیب، آنا‌رشیست‌ها پیش از هر چیز با این باور که دولت اجبارگر، تنبیه‌کننده، استثمارگر، فاسد و ویران‌گر است، متحد شده‌اند تا از اشکال جایگزین کمک متقابل و سازمان‌دهی داوطلبانه که غیر اقتدارگر، غیر اجباری، غیر سلسله‌مراتبی، از نظر عملکردی خاص و غیرمتمرکز هستند، حمایت کنند (McLaughlin, 2001: 7).

آن آنا‌رشیسمی که در حقوق کیفری؛ و مشخصاً، جرم‌شناسی، محل مراجعه و مطالعه و مذاقه پژوهش‌گران است، تا با بهره‌گیری از آن بدواً تحلیل و تبیین کنند که چرا جرمی به وقوع می‌پیوندد و ریشه آن را به وجود دولت برسانند که با قانون‌گذاری و اجرای قانون و قضاوت‌های انحصاری‌اش اساساً جرم را پدید می‌آورد و می‌پروراند و بعداً تجویز کنند که دولت را از میان برداریم تا شکل‌های جایگزین همکاری‌های اجتماعی بتواند شکل بگیرد، مبتنی بر نقد سازش‌ناپذیر قانون، قدرت و دولت است و مرزهای سست و گسترده‌ای دارد و ذیل عنوان «جرم‌شناسی آنا‌رشیستی» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

این گروه از آنا‌رشیست‌ها انتقادات تهاجمی و «غیرمعقول» را علیه قانون و اقتدار قانونی به راه می‌اندازند؛ زیرا بارها و بارها می‌بینند که چنین اقتداری اجتماع<sup>۲</sup> انسانی را تضعیف و تنوع انسانی را محدود می‌کند؛ بنابراین بر خلاف برخی دیگر از

1. Practice

2. Community

جرم‌شناسی‌های انتقادی یا مترقی، جرم‌شناسی آنارشیستی نه به عنوان یک انتقاد دقیق از عدالت کیفری، نه به عنوان یک «نیروی مخالف<sup>۱</sup> وفادار» به دولت و قوانین دولتی، بلکه به عنوان حمله‌ای غیروفادارانه و غیرمحترمانه خود را معرفی می‌کند (Mazor, 1978: 49).

آنارشیسم مورد استفاده جهت تنقیح جرم‌انگاری با این رویکرد، عرصه مطالعه گروهی از پژوهش‌گران جرم‌شناسی است که خود را آنارشیست و رهیافت مطالعاتی‌شان را جرم‌شناسی آنارشیستی می‌خوانند؛ که بیش از آن‌که یک نظام فکری محدود باشد که توسط تعدادی متخصص اداره می‌شود، جریان پنهان انتقادی است که ممکن است همه در آن گرفتار بشوند یا نشوند؛ به این معنا، جرم‌شناسی آنارشیستی به عنوان بخشی از یک «تاریخ مخفی» طولانی و تاریک مقاومت وجود دارد، به زور یا از روی انتخاب به صورت زیرزمینی حرکت می‌کند و همیشه تحت و علیه اقتدار دولتی و قانونی جریان دارد (Marcus, 1989: 59).

جرم‌شناسی آنارشیستی نقد نسبتاً پیچیده‌ای از قانون و قانون‌مندی دولت را در بر می‌گیرد که توضیح می‌دهد چرا ممکن است ما از سرپیچی از اقتدار یا ایستادن «در برابر قانون» سود ببریم (Guerin, 1970: 13)؛ آن‌ها می‌گویند اعمال قانون متمرکز دولتی به مردم، گروه‌ها و بافت اجتماعی که به آن‌ها می‌پیوندد آسیب می‌زند، حتی اگر مستقیماً «بی‌قدرتان» را هدف قرار ندهد.

به عبارت دیگر، اداره اقتدار و قانون‌مندی متمرکز دولتی، اجتماع را از بین می‌برد، ارتکاب جرم و جنایت را بدتر می‌کند و قدرت سوء استفاده‌گر دولت را در سراسر نظم اجتماعی معاصر گسترش می‌دهد و سپس، از طریق رویه‌های تبعیض‌آمیز خود، این آسیب را برای کسانی که به تهِ این نظام رانده شده‌اند دو چندان می‌کند (Ferrell, 1998: 6).

جرم‌شناسی آنارشیستی استدلال می‌کند که دولت از نظر سیاسی بی‌طرف نیست و جرم‌شناسی نیز نمی‌تواند بی‌طرف باشد؛ در این چارچوب، جرم‌شناسان آنارشیست استدلال می‌کنند در حالی که بسیاری از جرم‌شناسان جانب قدرتمندان را می‌گیرند، سنت‌های دیگر در جرم‌شناسی، از جمله جرم‌شناسی آنارشیستی، در کنار

ستم‌دیدگان و استثماری‌شدگان قرار می‌گیرند (Nocella, Seis & Shantz, 2018: 2). در این نحله با رویکرد آنارشیشستی استدلال می‌شود که قانون بی‌فایده و مضر است، ارتکاب جرم در ابعاد بزرگ را حفظ و آسیب اجتماعی ایجاد می‌کند؛ در واقع، استدلال می‌شود مجموعه قوانین کیفری که برای مجازات و پیشگیری از «جرم» تنظیم شده است، مانع از ارتکاب جرم نمی‌شود؛ بلکه جامعه را تحقیر می‌کند؛ زیرا بدترین غرایز انسانی که در اطاعت از وضع موجود جلوه‌گر می‌شود تقویت و از سلطه دولت پشتیبانی می‌کند.

جرم‌شناسان آنارشیشست برخلاف بیش‌تر جهت‌گیری‌های روشن‌فکرانه مدرنیستی، به خود زحمت نمی‌دهند تا وانمود کنند که نقدهای مستدل یا معقول به قانون و اقتدار قانونی وارد می‌کنند. در واقع، جرم‌شناسان آنارشیشست تا حدی که ماشین‌آلات قانونی و فرهنگی دولت - ملت مدرن و تجارب انباشته زندگی روزمره تحت چنین رژیم‌های قدرتی، «عقل» و حسی از این برمی‌سازند که چه چیزی منطقی است، استدلال می‌کنند که تغییر اجتماعی اتفاقاً مستلزم «غیرمعقول» و «نیاندیشیدنی بودن» است؛ به عبارت دیگر، تا جایی که «عقل سلیم» به ما کمک می‌کند تا در ترتیبات کنونی اقتدار و قدرت محبوس شویم، به نظر می‌رسد به نفع‌مان باشد که از معناداری دست برداریم، تا تصور غیر قابل تصور داشته باشیم و امکان‌های ظاهراً ناممکن خلق کنیم.

رئوس نقد آنارشیشستی را در حوزه جرم‌انگاری می‌توان به ترتیب ذیل به نمایش

کشید:

قانون‌مندی دولتی چیزی شبیه به «اخاذی تحت حمایت دولت» است؛ دولت ماشین درآمد‌هنگفتی است، که به مثابه یک دستگاه اخاذی پیچیده، در خدمت خود و کسانی است که آن را اداره می‌کنند و به مانند هر عملیات اخاذی دیگری، قوانین دولتی مجموعه‌ای از راهکارها را برای اجرای بهینه آن ارائه می‌کنند؛

هزارتوی قانون‌مندی دولتی در غیاب اجتماع انسانی، مانند کلاف درهم‌تنیده‌ای از علف‌های هرز سمی رشد می‌کند و در هر جایی قرار گیرد، تعامل سیال و متقابل انسانی را خفه می‌کند: بدین ترتیب، مردم برای حل و فصل هر اختلافی پای دولت را به میان می‌آورند؛ در نتیجه، اجتماع‌های انسانی تنزل می‌یابند و در نهایت، اتکاء

به قانون‌مندی دولتی، قدرت و اقتدار نظام‌های کنترل متمرکز را تقویت می‌کند، ظرفیت‌های اجتماع انسانی و عدالت انسانی بیرون از مرزهای آن را از کار می‌اندازد و به‌طور فزاینده‌ای تعامل انسانی را به دوگانه قانونی و غیرقانونی تنزل می‌دهد.

محصور کردن افراد و گروه‌ها در دسته‌بندی‌های جرم و جنایت که توسط دولت اداره می‌شود و در نظام‌های مجازات و سزای تحت مدیریت دولت، نه انسانیت بازپرورانه؛ بلکه ماریپیچی نزولی از جنایت، جرم‌انگاری و انسانیت‌زدایی را ترویج می‌کند: برای افراد و گروه‌هایی که توسط چنین نظامی هدف قرار می‌گیرند، این ماریپیچ جدایی از جوامع غیرمجرم، هویت‌های شخصی و حرفه‌ای محدود، خشم و رنجش فزاینده و در نهایت تقویت ارتکاب جرم را در هم می‌آمیزد؛ برای جامعه بزرگ‌تر، این ماریپیچ ترس از جرمی را به ارمغان می‌آورد که مورد حمایت دولتی، رسانه‌های آن و ایدئولوژی انتقام‌جویی است و در نتیجه، به غیرانسانی‌سازی و غیریت‌گرایی دامن می‌زند تا بدین ترتیب، نظام قانون دولتی و «عدالت» دولتی، در زندگی فردی و روابط اجتماعی بزرگ‌تر، همان مشکلاتی را تداوم بخشد که ادعای حل آن‌ها را دارد.

در درون این نظام، «حاکمیت قانون» به تکثیر ادامه می‌دهد و به گوشه‌های زندگی اجتماعی و فرهنگی هرچه بیش‌تر نفوذ می‌کند؛ قانون‌مندی دولتی نوعی سرطان بوروکراتیک را ایجاد می‌کند که در خود رشد می‌کند و به نوبه خود، مجموعه‌ای رو به گسترش از دیوان‌سالاران و متفکران حقوقی را ایجاد می‌کند که برای مبهم کردن و تفسیرکردن به کار می‌روند. از آن‌جا که چنین کنترل‌های قانونی از نظر تعداد و پوشش افزایش می‌یابد، باعث ایجاد کندی و وقفه در انجام زندگی اجتماعی می‌شود و همه ما را مجبور به انحرافات مداوم در درون و اطراف خود می‌کند. به علاوه، گسترش کنترل‌های قانونی در نهایت آن‌چه را که قانون حمایت اندکی از آن را پیش‌بینی می‌کرد، به حال تعلیق در می‌آورد: وقتی هر جنبه‌ای از زندگی اجتماعی و فرهنگی با کنترل قانونی و در نتیجه با تعاریف دولتی از قانونی بودن و غیر قانونی بودن متعین می‌شود، همه ما به‌طور مستمر در برابر اعمال شدید قدرت دولتی آسیب‌پذیر می‌مانیم؛ در نهایت با گسترش قانون‌مندی دولتی، همه ما مقصر خواهیم بود.

جرم‌شناسان آنارشویست معتقدند که ارتکاب جرم ناشی از ساختارهای سرکوب و سلطه است. بر این اساس، اولویت آن‌ها اغلب نقد این ساختارها، با هدف

جای‌گزینی آن‌ها، به جای توسعه تحلیل‌های دقیق از چگونگی ایجاد جرم است؛ آن‌ها قانون را به‌عنوان یک «باج‌گیری محافظتی دولتی» تئوریزه کرده‌اند و استدلال می‌کنند که پدیده‌هایی مانند تله‌های سرعت و قوانین مصادره به طور مشابه با تهدید خشونت پشتیبانی می‌شوند. آن‌ها استدلال می‌کنند که این پدیده‌ها و پدیده‌های مشابه از ویژگی‌های همه نظام‌های حقوقی هستند که در دموکراسی‌ها و دیکتاتوری‌ها یافت می‌شوند و وجود همه‌جایی آن‌ها نشان می‌دهد که قانون از آسیب محافظت نمی‌کند؛ بلکه خود نوعی آسیب است.

جرم ناشی از ساختارهای سرکوب و کنترل است و بنابراین، اولویت آنارشیشست‌ها اغلب انتقاد از آن ساختارها، با هدف جایگزینی‌شان با ساختارهایی است که خودمختاری و آزادی انسان را در صدر قرار می‌دهد؛ تا این‌که تجزیه و تحلیل‌های دقیقی را در مورد این پیروانند که چگونه این ساختارها باعث ارتکاب جرم می‌شوند؛ آنارشیشسم به نقطه نخست و لحظه‌ی اول تولد دولت و برساختن مفهومی جرم نظر دارد و از همین نقطه، جرم‌انگاری آنارشیشستی موضوعی است که با توجه به آن‌چه تا بدین‌جا ارائه شد، می‌تواند مورد ملاحظه قرار گیرد.

### ۳. جرم‌انگاری آنارشیشستی

جرم‌انگاری یک رفتار، جرم‌دانستن آن طی فرآیندی دولتی است؛ بدین ترتیب اگر رفتاری جرم باشد، از منظری مطلقاً تحقق‌گرا، قانوناً انتظار می‌رود انجام نشود (Hart, 1994: 27)؛ بدین معنا که قانون به مخاطبان آن می‌گوید اگر پی‌آمدهای تعیین‌شده به عنوان ضمانت اجرای جرم‌انگاری را نمی‌خواهند، نباید دست به ارتکاب آن رفتار بزنند (Gardner, 2007: 239) و فارغ از این‌که آن پی‌آمدها را می‌خواهند یا نه، به صرف حکم قانون، لازم است از ارتکاب آن رفتار دوری کنند (Tadros, 2016: 91).

بدین ترتیب، جرم‌انگاری از منظری تحقق‌گرا، بیان‌گر فرآیندی بیش‌تر فنی است که از طریق آن اعمالی به عنوان جرم تعریف می‌شوند، علیه آن‌ها قانون‌گذاری می‌شود، از طریق اجرای قانون مورد تنظیم‌گری قرار می‌گیرند و از طریق دادگاه مجازات می‌شوند؛ با این حال، از منظری آنارشیشستی، جرم‌انگاری فرآیندی سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک است که از طریق آن افراد و گروه‌های قابل شناسایی به طور

انتخابی تحت نظارت و انضباط قرار می‌گیرند.

در نتیجه، از این منظر گفته می‌شود که «جرم» به عنوان یک مقوله‌ی کلی از رفتار انسانی دارای دو عنصر است و اگر فاقد این عناصر باشد، «جرم» نخواهیم داشت (Swain, 2018: 129). نخستین عنصر «رفتار انحرافی» است: بدین معنا که برای مجرمانه بودن هر رفتاری باید به عنوان نوعی خروج یا واگرایی از آنچه به عنوان هنجار در جامعه<sup>۱</sup> - اجتماع پذیرفته شده است، تلقی شود.

این رفتارها تنها در صورتی به «جرم» تبدیل می‌شوند که کسانی که فرض می‌شود «حق قاعده‌گذاری» دارند، از اختیارات رسمی خود استفاده کنند تا اعلام کنند آن رفتارهای انحرافی قابل مجازات است. تنها زمانی که کسانی که فرض می‌شود «حق قاعده‌گذاری» دارند، اعلام کنند که رفتار انحرافی خاصی قابل مجازات است، آن «انحراف» به «جرم» تبدیل می‌شود.

بنابراین آنچه در این دسته از رفتارها قرار می‌گیرد که ما آن را جرم می‌خوانیم، با حساسیت‌های کسانی تعیین می‌شود که فرض می‌شود «حق قاعده‌گذاری» دارند و این حساسیت‌ها و هوس‌ها می‌توانند سال به سال، هفته به هفته یا حتی ساعت به ساعت تغییر کند؛ آنچه تا پیش از فرایند تکنیکی جرم‌انگاری صرفاً انحرافی اجتماعی قلمداد می‌شد، که می‌توانست زیان‌بار باشد و یا نباشد، می‌توانست غیراخلاقی باشد و یا نباشد، با پیش‌بینی «حق قاعده‌گذاری»، تبدیل به رفتاری می‌شود که قابلیت مجازات دارد.

در واقع، بر خلاف دیگر مکاتب فکری که در فضای دولت به تأمل در مفهوم جرم‌انگاری می‌پردازند و برای توجیه مفهومی که در وهله‌ی نخست شدیداً ناپذیرفتنی به نظر می‌رسد، به انبوهی از اندیشه‌ورزی‌ها دست می‌زنند تا آن را توجیه و سنخ‌بندی کرده و بتوانند در چارچوب دولت از آن دفاع کنند، جرم‌انگاری آنارشویستی به غایت ساده است و از این رو، بخش کوتاهی از این مقال را به خود اختصاص می‌دهد.

از منظر آنارشویستی که مبتنی بر نقد و تردید در حق بر قاعده‌گذاری دولتی است، اساساً جرمی نمی‌تواند به وقوع بپیوندد؛ زیرا آنارشویست‌ها و جرم‌شناسان آنارشویست بر این باورند که هرگونه ادعای اقتدار مشروع دولتی در تعیین رفتارهایی

که ممنوع‌اند و از این رو، با ضمانت اجرایی به نام مجازات مورد برخورد قرار می‌گیرند، خطا است و ادله بسنده‌ای در تقویت و حمایت از آن نمی‌توان عرضه کرد.

از این رو، در فضای اقتدارگریزی اساساً جرمی وجود نخواهد داشت؛ با این حال چنان‌که پیش‌تر گفتیم، یکی دیگر از ارکان برسازنده مفهوم جرم، انحرافی است که ارتکاب جرم مستلزم آن است: انحراف از هنجارهای پذیرفته‌شده‌ی اجتماعی، از آن‌جا که این انحراف برای پذیرش به عنوان انحراف در نگاهی آنارشیسستی باید واقعاً انحراف باشد تا بتوان چارچوبی برای مواجه شدن با آن اندیشید که احیاناً مغایر خودمختاری فرد انسان است، نیازمند تعریفی دقیق با اتکاء به عناصری است که آنارشیسسم از آن‌ها دفاع می‌کند.

انحراف اجتماعی در چنین فضایی، برای آن‌که به تک‌صدایی نیانجامد که فی‌نفسه موجب پدیدآیی سلطه و زورگویی خواهد شد، باید در چارچوبی محلی و کوچک تعریف شود، تا امکان دستیابی به اجماع آزادانه فراهم آید؛ در اجتماعات کوچک و محلی است که بدون پیش‌بینی نهادی به‌عنوان حاکم می‌توان خودمختاری انسانی را حفظ کرد، صدای انسان را شنید و ترتیباتی مبتنی بر همکاری و برابری را به‌وجود آورد.

در قیاس با دیگر مکاتبی که پیش‌فرض ناگفته حیات دولت بر سرشان سنگینی می‌کند و در این فضا به تأمل دست می‌زنند، آنارشیسسم رها از بار گرانی به نام دولت به مفهوم جرم می‌اندیشد و هرگونه جرم‌انگاری را، از آن‌جا که برون آمده از ساختار ظالمانه‌ای به‌نام دولت است، مفهوماً مورد تردید قرار می‌دهد. بدین ترتیب، ممکن است پی‌آمدهای این رویکرد، با دیگر رویکردهایی که از جرم‌انگاری حداقلی دفاع می‌کنند، مشابه به نظر برسد.

این در حالی است که دیگر رویکردهای مدافع جرم‌انگاری حداقلی، از قبیل لیبرالیسم و لیبرتاریسم که جرم‌انگاری را به عنوان مفهومی قانونی می‌پذیرند و تنها در حدود و ثغور آن ممکن است اختلاف داشته باشند، از این زاویه با رویکرد آنارشیسستی به جرم‌انگاری مغایرت دارند که آنارشیسسم اساساً مفهومی به نام قانون را به رسمیت نمی‌شناسد و در جست‌وجوی مبانی دیگری برای سامان اجتماعی است؛ مبانی‌ای که

با خودمختاری انسان آزاد سازگاری مورد نیاز را داشته باشد و تعرضی به ساحت آن نباشد.

بنابراین حتی مضیق‌ترین دایره‌های جرم‌انگاری که بزرگ‌ترین محدوده را برای آزادی انسانی در نظر می‌گیرند، در این نقطه راه‌شان را از آنارشیسم جدا می‌کنند که برای ترسیم محدوده رفتارهای مجرمانه بر عنصری به نام دولت اتکا می‌کنند که بنا به چپستی و خاستگاهش به دنبال کنترل همه‌چیز است و با ورودش به ماجرا کاری می‌کند آدمیان بزه‌دیده جرم به‌حاشیه بروند و دولت، به عنوان بزه‌دیده اولیه، زمامدار برخورد با مرتکب رفتار مجرمانه شود.

در مقابل، رهیافت آنارشیستی به جرم‌انگاری، از آن‌جا که اساساً مفهوم دولت و جرم‌انگاری برآمده از آن را انکار می‌کند، دسته‌بندی رفتارها به مجاز و غیر مجاز را به آزادی مردمان وامی‌گذارد و مخالف هرگونه دخالت بیرونی در مناسبات اجتماعی انسان‌ها با یکدیگر است که همگی آزاد هستند و از یک میزان خودمختاری برخوردار؛ لذا با اتخاذ این نگاه اصلاً نمی‌توان جرمی داشت و این اجتماعات کوچک و محلی با امکان مهاجرت آزادانه و تصمیم‌گیری اجماعی‌اند که تصمیم می‌گیرند چه رفتارهایی در محدوده تعرض به خودمختاری دیگران قرار می‌گیرد و لازم است چگونه این تعرض به خودمختاری مورد مواجهه قرار گیرد.

با این نگاه، مردمانی خواهیم داشت که در غیاب دولت، آزادانه و با اجماع توافق می‌کنند تا از ارتکاب رفتارهایی که مغایر خودمختاری‌شان است و تعرض به ساحت آزادشان به شمار می‌رود، خودداری کنند و قرار می‌گذارند که اگر مرتکب چنین رفتارهایی شدند، طرف‌های دیگر این توافق چگونه با ایشان برخورد کنند؛ در این فضا، آن‌چه تصمیم آدمیان آزاد است چگونگی حیات‌شان را معلوم خواهد کرد، نه تصمیم لویاتان؛ هیولایی بیرون‌آمده از دریای جماعت‌های انسانی، برای حفاظت انسان‌ها از هم در برابر یکدیگر.

در حالی که انسان‌ها خود می‌توانند با یکدیگر زندگی کنند و سده‌ها پیش از پدیدآیی دولت‌ها در حال این زندگی بوده‌اند؛ بی آن‌که نیازمند تأمل درباره وجوه گوناگون دولتی باشند که مدعی کنترل همه وجوه زندگی انسانی و به انقیاد کشیدن آدمیان آزاد است.

#### ۴. پی‌آمدها

از آن‌جا که جرم‌انگاری آنارشوییستی حق بر قاعده‌گذاری را زیر سؤال می‌برد، منطقاً نمی‌تواند از هیچ‌گونه جرم‌انگاری‌ای دفاع کند؛ با این حال، از خشونت و یا هرج و مرج نیز حمایت نمی‌کند، بلکه خواستار آزادی همگان با حذف ساختارها و شیوه‌های ظالمانه اجتماعی از درون اجتماع‌های ماست و استدلال می‌کند نظام حقوقی فعلی و مجوزی که برای قدرت حکومتی و دولتی فراهم می‌کند، اگرچه قرار است از مردم، برای مردم و به وسیله مردم باشد؛ اما واقعیت عمل‌کرد آن تنها وجود طبقه حاکمه‌ای را تضمین کرده است که قدرت و منافع آن برای همیشه توسط نظام حاکم حفظ می‌شود (McKinney, 2012: 13)؛ زیرا در جریان تأسیس دولت، قدرتی که یک اجتماع به طور طبیعی برای حکومت بر خود دارد، به یک مقام بالاتر، یعنی دولت، داده می‌شود تا به نام اجتماع حکومت کند. این امر اجتماع را به روی سوء استفاده از قدرتی که ناشی از روابط سلسله‌مراتبی است باز می‌کند. افزون بر این، اتکاء اجتماع به دولت برای اداره‌ی امور، قدرت خود آن را تنزل می‌دهد و اجتماع و اعضاء آن را منقاد دولت می‌کند. این اتکاء به دولت و نظام حقوقی راهی غیر مستقیم برای حل تعارض ایجاد می‌کند؛ به جای این‌که افراد اختلافات خود را از طریق خودشان حل کنند، برای یافتن راه‌حل به قوانین غیر شخصی تکیه می‌کنند.

به قول کروپوتکین، «از قانون انتظار می‌رود که همه‌چیز را انجام دهد و هر قانون جدیدی یک اشتباه محاسباتی تازه است و مردم پیوسته بدین طریق می‌روند که از آن بخواهند چیزی را انجام دهد که تنها از طریق خودشان، تحصیلات‌شان و اخلاقیات‌شان می‌تواند پیش برود. در دولت‌های موجود به قانون جدید به عنوان چاره‌ای برای شرّ نگاه می‌شود. به جای این‌که خود [مردم] آن‌چه را که بد است تغییر دهند، با درخواست قانونی برای تغییر آن شروع می‌کنند» (Kropotkin, 1886: 9).

اجتماع‌هایی که قدرت خود را به دولت واگذار می‌کنند، استقلال و آزادی خود را برای تعیین گونه‌ی جامعه‌ای که می‌خواهند در آن زندگی کنند، کاهش می‌دهند؛ واگذاری قدرت اجتماع به حکومت دولتی غیر ضروری است؛ زیرا دلیلی برای باور این‌که دولت می‌تواند بهتر از اجتماع عمل کند وجود ندارد (McKinney, 2012: 14).

در این راستا، آنارشیسست‌ها بر این باورند که ما بر اساس وجدان و توانایی ذاتی خود در استدلال‌ورزی با یکدیگر، بدون اعتماد به فرایند سلسله‌مراتبی برخاسته از طبقه حاکمی از متخصصان، قادریم شکلی طبیعی از عدالت را در بین خود به اجرا درآوریم؛ نه این‌که توجیهات دستکاری شده از قانون را بپذیریم (Kropotkin, 1886: 11).

دلیل اصلی این‌که ما اقتدار دولت را تصدیق می‌کنیم، توانایی آن در استفاده از زور به عنوان ابزاری برای اجرا پیروی است؛ چنان‌که تعریفی معهود از دولت از سوی ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی ارائه شده است: «اجتماعی انسانی که (با موفقیت) مدعی انحصار استفاده مشروع از نیروی فیزیکی در یک قلمرو معین است» (Weber, 1946: 77).

هدف اساسی نظام حقوقی فعلی حل تعارض است؛ با این‌حال، اختیار تصمیم‌گیری‌های آن به افرادی داده می‌شود که نفع و علاقه‌ای به این موضوع ندارند و مانع افراد دخیل برای تعیین شکل مطلوب خودشان از عدالت می‌شود. افزون بر این، اطاعت از این نظام تحت فشار اعمال می‌شود؛ به‌جای استفاده از زور برای دستیابی به انطباق، رویکرد آنارشیسستی برای حل مناقشه داوطلبانه و مبتنی بر گفت‌وگوست (Zehr, 2002: 22).

در چنین فضای بی‌دولت و اقتدارگریزی، آن‌چه به عنوان «عدالت ترمیمی» شناخته می‌شود و با وجود دولت عملاً از منظر اجرایی چندان مؤثر نمی‌افتد، می‌تواند مؤثر شود؛ زیرا مادامی که دولت وجود دارد، چنین نگاهی در تقابل با آن قرار می‌گیرد؛ دولت، بنا به فرض، کنترل‌کننده همه چیز است و چیزی از چنگال‌های کنترل‌گر آن دور نمی‌ماند.

عدالت ترمیمی به‌بیان هاوارد زهر<sup>۱</sup> که یکی از پیشگامان این مکتب فکری است، «فرایندی است برای درگیر کردن تا حد امکان کسانی که دارای سهمی در یک جرم خاص هستند تا به طریق جمعی نسبت به تعیین و توجه به صدمات و زیان‌ها، نیازها و تعهدات جهت التیام و بهبود بخشیدن و اصلاح امور (به اندازه‌ای که امکان‌پذیر است) اقدام کنند» (زهر، ۱۳۸۸، ۷۴).

1. Howard Zehr

به‌رغم برخی انتقادات که به‌این رویکرد وارد آمده است (فرنام، ۱۴۰۰: ۶۱۰)، این مکتب ظاهراً به عنوان مفرّی از کیفرگرایی و بستری برای اتخاذ واکنش‌های انسان‌مدار به رفتارهای مجرمانه نزد پژوهش‌گران مورد استقبال جدی قرار گرفته است (برهانی و نوری زینال، ۱۳۹۶: ۲۰۸) و حتی برخی رد پای آن را در قوانین آیین دادرسی کیفری جست‌وجو کرده‌اند (سبزواری، ۱۴۰۱: ۱۱۳).

اما همه توصیف‌ها، تعاریف و انتقادهایی که به این مکتب وارد آمده است، از جمله این‌که از بازدارندگی بسنده‌ای برخوردار نیست (Ashworth, 2007: 369) و این‌که نگاه همه‌جانبه‌ای را اتخاذ نمی‌کند (خاقانی اصفهانی و عبدالمهی، ۱۳۹۴: ۳)، در فضایی مطرح می‌شود که دولت حضور دارد؛ حضور دولت حتی اگر به‌گونه‌ای مناقشه‌برانگیز فرض کنیم یکی از زیان‌دیدگان جرم است، ناقض یکی از اصول بنیادین عدالت ترمیمی است که مطابق آن فرایند ترمیم مناسبات تخریب‌شده در اثر ارتکاب جرم در فضای برابر دنبال می‌شود، هیچ‌یک از دیگر حاضران این فرایند از قدرتی حتی نزدیک به قدرت انحصاری دولت نیز برخوردار نیست.

چنین رویکردی در نقد عدالت ترمیمی موجود حسب بررسی‌ها یافت نشده است؛ این‌که ادعا کنیم عدالت ترمیمی موجود به این علت در برآوردن اهداف خود کامیاب نیست که موجود بیگانه‌ای به نام دولت در فرایندهای آن مداخله می‌کند و اساساً بنا به ماهیت دولت هیچ فرایندی که به موضوع جرم، این برساخته دولتی می‌پردازد، نمی‌تواند بیرون از دایره کنترل دولتی شکل گیرد.

بنابراین به ادعای ما آن‌چه مانع اصلی تحقق ظرفیت‌های عدالت ترمیمی است، نه زمینه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی متفاوتی است که این چارچوب در آن پیاده‌سازی می‌شود؛ بلکه وجود مفهومی است به نام دولت، که مخل اجرای این فرآیند است و مانع از این می‌شود که خود مردمان، برخاسته از پیش‌زمینه‌های گوناگون، حل و فصل معضلات‌شان را مسئولانه عهده‌دار شوند؛ وقتی دولت وجود دارد، خود معضلاتی را پدید می‌آورد و حتی می‌خواهد در حل و فصل این معضلات از سوی مردم نیز مداخله کند؛ در حالی که مردم پیش از پیدایش مفهومی به نام دولت نیز خودشان معضلات‌شان را حل و فصل می‌کردند.

با این همه، در فقدان دولت، آن‌چه اصول عدالت ترمیمی خوانده می‌شود،

امکان اجرا و تحقق نتایج خود را خواهد یافت؛ با این توضیح که با محو مفهوم «جرم»، مفهوم «آسیب» متولد می‌شود که انحراف از هنجارهای پذیرفته‌شده اجتماع است و زبانی ایجاد کرده است که نیاز به رسیدگی دارد و لازم است گروه‌هایی برای ارزیابی نیازهای آسیب‌دیدگان تشکیل شوند و به آن بدین ترتیب پاسخ دهند (Ruth-Heffelbower, 2011: 7):

تمهید فرایندی برای برآورده‌سازی نیازهای آسیب‌دیدگان با کمک جمع؛ فراهم‌آوری حمایت اجتماعی برای کسانی که درگیر پاسخ‌گویی به نیازهای ایجادشده توسط ایراد آسیب هستند؛

ارائه جایگزین‌هایی برای کمک به جمع در دوری از آسیب از سوی کسانی که نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند از ایراد آسیب دوری کنند.

این اصول برای عملکرد خود به یک مقام مرکزی نیاز ندارند؛ یک مجموعه در هر سطحی از سازمان اجتماعی می‌تواند آن‌ها را دنبال کند. مقامات مرکزی در واقع مانعی برای استفاده‌ی خوب از این اصول هستند؛ زیرا کسانی را که مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌گیرند از فرایند حذف می‌کنند و تمایل دارند که بیشتر بر سازگاری تمرکز کنند، تا عملکرد راه حل‌های انتخاب‌شده در یک مورد خاص.

ضمن این‌که هدف این اصول اصلاً مجازات نیست؛ مجازات عملاً آسیب را ترمیم نمی‌کند و صرفاً ممکن است یک اثر بازدارنده داشته باشد؛ اما این تقریباً تمام کاری است که برای یک گروه انجام می‌دهد. اگر تنها مجازات مورد استفاده حبس باشد، مجازات در واقع با نیاز به حمایت اعضاء غیرمولد به روشی نسبتاً پرهزینه و به دنبال آن نیاز به بازپروری فردی که برای مدتی در وضعیت غیرمولد نگه داشته شده‌است، به جمع آسیب می‌رساند.

ادعای ما این است که عدالت ترمیمی چارچوبی است که به بهترین نحو در فضای بی‌دولتی است که کار می‌کند؛ زیرا نیازمند هیچ اقتدار مرکزی‌ای برای اجرا نیست و وجود اقتدار مرکزی اتفاقاً می‌تواند مانع فعالیت صحیح در این چارچوب شود؛ با این همه، اگرچه در شرایط کنونی نیز ممکن است عدالت ترمیمی در نواحی مختلف جهان با وجود دولت‌ها مورد اجرا قرار گرفته و حتی بعضاً نتایج امیدوارکننده‌ای نیز به دنبال آورده باشد، آنچه مدعای ماست تحقق کامل ظرفیت‌های این رویکرد در

فضای گریز از اقتدار دولتی است.

با وجود دولت، اجرا رویه‌های مبتنی بر عدالت ترمیمی افزون بر این‌که مشتمل بر نوعی تناقض روش‌شناختی است، از نظر نتایج نیز به حداکثر ظرفیت‌های خود دست نمی‌یابد؛ زیرا در غیاب دولت هم از بخش قابل ملاحظه‌ای از عناوین مجرمانه خبری نیست و هم عنصر قدرتمند بیگانه‌ای وارد مناسبات ترمیمی نمی‌شود که اجرای این روال را دچار اختلال نماید.

در غیاب دولت، ارتکاب انحرافات اجتماعی تنها ناقض حقوق و آزادی‌های فردی انسان‌ها است؛ تنها رفتار غیرمجاز نقض حق‌های اساسی انسان‌هاست، که خود انسان‌ها از موضعی برابر با اجرا روال‌های عدالت ترمیمی به ترمیم مناسبات تخریب‌شده در اثر ارتکاب آن رفتار در ابعاد کوچک و محلی می‌پردازند. این ترمیم مناسبات دور از مداخلات دولتی صورت می‌گیرد و بنابراین، آزادانه و برابر است؛ به همین سبب است که نمی‌تواند با وجود دولت مداخله‌گر قدرتمند به نتیجه مطلوب دست پیدا کند.

### برآمد

۱- به عنوان سنتی قابل احترام که آزادی انسان را در قلب خود جای می‌دهد و با همه گونه‌ها و انواع سلطه، اقتدار، سلسله مراتب، حکمرانی و دیگر عناوین مشابه، که زور و مخالفت با خودمختاری انسانی در ذات‌شان تعبیه شده است، اقتدارگرایی و یا آنارشسیسم منطقاً با جرم‌انگاری و همه انواع آن سر ناسازگاری دارد و نگاه آن به حوزه جرم‌انگاری نیز با الغاء همراه است؛ چون جرم را کسانی وضع، تعیین و تعریف می‌کنند که حق‌شان بر محدودسازی رفتار انسان ثابت نشده است و مورد پذیرش قرار نگرفته است؛ بنابراین اساساً نمی‌توان سخنی از جرم با نگاه آنارشسیستی به میان آورد. این رویکرد به معنای آن نیست که همه‌ی رفتارها مجازند. از آن‌جا که همه‌ی آدمیان با یکدیگر برابرند و به یک اندازه خودمختاری دارند و از این رو، به عنوان کنش‌گر اخلاقی مورد احترام‌اند، هیچ رفتاری ممنوع نخواهد بود؛ مگر این‌که تعرضی به حریم دیگر آدمیان آزاد مختار به شمار آید و در محدوده‌ای کوچک و محلی، انحراف باشد. روشن است که در این میان نمی‌توان سخنی از مفهوم «جرم» به‌میان آورد؛ زیرا بنا به تعریف، جرم پدیداری است که بدون دولت نمی‌تواند وجود داشته باشد و این به دلیل آن است که وجود مفهوم جرم مستلزم وجود مفهوم مجازات است، که در ذات خود پدیداری است دردناک و مشتمل بر ایراد صدمه/آسیب/زیان عمدی، البته با ترتیبات قانونی. در این رویکرد، از آن‌جا که اصالت با آزادی انسان است، محدوده رفتارهای مجاز در موسع‌ترین حالت خود و محدوده رفتارهایی که مورد منع قرار می‌گیرد، در مضیق‌ترین وضعیت خود به سر می‌برد؛ مادامی که به صراحت و به صورت عینی و قابل اندازه‌گیری نتوان گفت رفتاری خودمختاری انسان دیگری را نقض کرده است، آن رفتار ممنوع نخواهد بود. فارغ از جرم‌زدایی از تمامی رفتارهای مجرمانه کنونی، قبیح بودن بسیاری از آن‌ها نیز از میان برداشته می‌شود؛ رفتارهایی که بیش و پیش از آن‌که نقض هنجارهای اخلاقی، با هر اتخاذ مکتبی در اخلاق، به شمار آیند و یا این‌که مردمان آن‌ها که دست به ارتکاب‌شان می‌زنند سرزنش و شماتت کنند، برای پاسداری از حریم امن دولتی مورد منع قرار گرفته‌اند و تحریم و تجریم و ممنوع شده‌اند که خود اصلی‌ترین عامل بروز ناهنجاری‌های اجتماعی است و مهم‌ترین و بزرگ‌ترین تهدید و تحدیدکننده خودمختاری نوع بشر.

۲- از آن‌جا که ساختارهای مبتنی بر همکاری دوسویه و بدون هرگونه سلسله‌مراتب، برای تمهید زیست اجتماعی ضروری‌اند و اقتدارگریزی منافاتی با همبستگی گروه‌های انسانی برای دستیابی به اهداف جمعی مبتنی بر تعاون ندارد؛ اما با بزرگ شدن ابعاد این ساختارها، ماهیت غیرسلسله‌مراتبی‌شان جای خود را به اعلان رضایت از طریق نمایندگی می‌دهد که همین حالا نیز تحت عنوان دولت مردم‌سالار در دنیا مشغول حکمرانی است و آماج انتقادهای آنارشیستی، قاعدتاً ساختارهای هماهنگ‌کننده باید به نحوی عمل کنند که کوچک و محلی باقی بمانند. کوچک و محلی باقی ماندن ساختارهای هماهنگی تلاش‌های جمعی انسان‌ها، امکان این‌که همگی با تصمیمی موافق و یا مخالف باشند و یا در هر حال بتوانند آزادانه در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌هایی که بر زندگی‌های‌شان اثرگذار است نقش‌آفرینی کنند و اثرگذار باشند، فراهم می‌کند؛ بزرگ‌شدن ساختارها آن‌ها را کند، ظالمانه، پُرهزینه و مبتنی بر سلطه‌گری و استثمار خواهد ساخت.

۳- در محدوده رفتارهای منع‌شده، الگویی که به نظر می‌رسد با این سازکار مطابقت داشته باشد، رویکردی است که به نام «عدالت ترمیمی» مطرح است و برای عملکرد خود به یک مقام مرکزی نیاز ندارد. یک مجموعه در هر سطحی از سازمان اجتماعی می‌تواند این رویکرد را دنبال کند و مقامات مرکزی در واقع مانعی برای استفاده خوب از آن هستند؛ زیرا کسانی را که مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌گیرند از فرایند حذف می‌کنند و تمایل دارند که بیش‌تر بر سازگاری تمرکز کنند تا عملکرد راه‌حل‌های انتخاب‌شده در یک مورد خاص. این نظریه مترقی و انسان‌گرا نمی‌تواند به آن‌چه به دنبال آن می‌گردد، که همانا ترمیم روابط اجتماعی تخریب‌شده در پی ارتکاب جرم باشد، دست یابد و روش‌شناسی و هستی‌شناختی‌اش ناقص و بی‌سرانجام است؛ زیرا مادامی که دولت وجود دارد، بنا به چیستی‌اش که «کنترل» همه چیز است و هیچ چیزی بنا به تعریف نمی‌تواند از سیطره‌اش دور بماند، فرآیندهای مزبور نه تنها از منظر منطقی ناتمام و نابسند و ناهم‌ساز خواهند بود که از نظر کارکردی هم بدون فایده خواهند ماند.

۴- بر خلاف دیگر سنت‌های فکری آزادی‌خواهانه‌ی تأمل درباره جرم از قبیل لیبرالیسم و لیبرتارینیسم که در محدوده‌ی قانون به دنبال محدودسازی دولت

و جرم‌انگاری حداقلی‌اند، رویکرد آنارشیستی با انکار مفهوم دولت، مفهوم قانون و مفهوم جرم، تصمیم‌گیری درباره‌ی رفتارهای انحرافی را به مردمان وامی‌گذارد که با اجماع در جوامع کوچک محلی تصمیم بگیرند چه رفتارهایی مغایر خودمختاری انسان‌های آزاد هستند و چگونه باید با آن‌ها مواجه شد. در فضای بی‌دولتی، آن‌چه بر جای می‌ماند گروه‌هایی از انسان‌ها هستند که رأساً و نه با ترتیبات نمایندگی، درباره‌ی سرنوشت جمعی‌شان تصمیم می‌گیرند؛ گروه‌هایی که نمی‌توانند خودمختاری اعضایشان را لکه‌دار کنند و آن‌ها را دچار استحاله در جماعت‌های توده‌ای نمایند؛ گروه‌هایی که اساساً نمی‌توانند رفتاری را به نام «جرم» ممنوع کنند؛ بلکه تنها ارتکاب رفتارهایی در آن‌ها غیر مجاز است، که مغایر خودمختاری آدمیان، آن‌هم به تشخیص اجماعی همه اعضا گروه به شمار می‌رود. این‌جا همان نقطه‌ای است که وجه تمایز اصلی رویکرد آنارشیستی به جرم با دیگر رویکردهایی آشکار می‌شود که ظاهراً به دنبال تضییق محدوده رفتارهای مجرمانه‌اند؛ اما در واقع نمی‌توانند به دست و پای هیولای دولت غل و زنجیر ببندند؛ زیرا زمانی که به دولت قدرت اعطاء می‌شود، دیگر نمی‌توان آن قدرت را محدود کرد؛ بلکه این دولت خواهد بود که تعیین می‌کند مرزها و محدوده اعمال قدرت آن کجاست و به نام مصلحت، خیر عمومی، نفع همگانی و دیگر عناوین پُرطمطراق، آزادی را قربانی می‌کند. در مقابل، راهکار آنارشیستی اساساً مفهومی به نام دولت را انکار می‌کند؛ آنارشیست‌ها بنابراین نیازی به تأمل درباره نحوه تعامل با دولت در چارچوب دولت ندارند.

۵- راه رویکردهای قانونی حداقلی به جرم، با رویکرد آنارشیستی به آن، این‌جا از هم جدا می‌شود که رویکردهای نخست مفهوم دولت، مفهوم قانون و مفهوم جرم را می‌پذیرند و در محدوده آن در تلاش برای حفاظت از حقوق آدمیان هستند؛ در مقابل، رویکرد آنارشیستی اصل این مفاهیم را انکار می‌کند و تصمیم‌گیری در خصوص نحوه رفتار آدمیان با یکدیگر را به‌خودشان واگذار می‌کند؛ بی‌آن‌که سخنی از مفهوم جرم در میان باشد، آدم‌های آزاد و خودمختار تصمیم می‌گیرند با یکدیگر چگونه رفتار کنند.

## فهرست منابع

### الف. فارسی

\* بروکس، تام (۱۳۹۵)، مجازات، برگردان: محمدعلی کاظم‌نظری، تهران: میزان.  
 \* برهانی، محسن و نوری زینال، المیرا (۱۳۹۶)، دانش‌نامه عدالت ترمیمی، تهران: میزان.

\* حسینی، سید حمید و محمودی جانکی، فیروز و پاکزاد، بتول (۱۴۰۲)، «حق بر مجازات‌نشدن؛ چیستی و هستی»، مجله‌ی حقوقی دادگستری، دوره ۸۷، شماره ۱۲۳.  
 \* خاقانی اصفهانی، مهدی و عبدالهی، سامان (۱۳۹۴)، «مجازات نظارت الکترونیکی؛ خلأقیتی میان‌رشته‌ای در کیفرشناسی، علوم انتظامی، سیاست جنایی»، دانش انتظامی لرستان، شماره ۳.

\* زهر، هوار (۱۳۸۸)، کتاب کوچک عدالت ترمیمی، برگردان: حسین غلامی، تهران: مجد.

\* ساکبانی، زهرا و واعظی، سید عباس (۱۴۰۱)، «اثرسنجی سوگیری‌های شناختی بر کیفیت عدالت در تصمیم‌گیری قضات دادگاه‌های کیفری»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۶، شماره ۱۱۹.

\* سبزواری، عبدالکریم (۱۴۰۱)، «سازوکارهای اجرایی و چالش‌های عدالت ترمیمی در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب (۱۳۹۲)»، مطالعات میان‌رشته‌ای فقه، شماره ۷.

\* فرنام، حکیمه (۱۴۰۰)، «انتقادات وارد بر عدالت ترمیمی»، حقوق جزا و جرم‌شناسی، شماره ۲۰.

\* هابز، توماس (۱۴۰۱)، لویاتان، برگردان: حسین بشیریه، تهران: نی.

### ب. انگلیسی

\* Andrew Ashworth (2007), **“Is restorative justice the way forward for criminal justice ?”**, Restorative justice How it work?, Marian Liebmann (ed.), London: Jessica Kingsley Publishers.

\* Bakunin, Mikhail, (1990), **Statism and Anarchy**, Translated by Marshall S. Shatz, Cambridge: Cambridge University Press.

- \* Casey, Gerard (2012), **Libertarian Anarchy: Against the State**, London: Bloomsbury.
- \* Chaddock, Gail Russell (2003), “**US notches world’s highest incarceration rate**”, The Christian Science Monitor: Washington.
- \* Chomsky, Noam (2005), **Chomsky on Anarchism**, Barry Peterman (ed.), Oakland: AK Press.
- \* Depuis-Déri, Francis (2010), “**Anarchy in Political Philosophy**”, New Perspectives on Anarchism, Lanham: Rowman and Littlefield.
- \* Ferrell, Jeff (1998), “**Against the Law: Anarchist Criminology**”, Social Anarchism, 25.
- \* Gardner, John (2007), **Offences and Defences**, Oxford: Oxford University Press.
- \* Godwin, William (1793), **An Enquiry Concerning Political Justice**, volume 2, London: G. G. J. and J. Robinson.
- \* Guerin, Daniel (1970), **Anarchism**, New York: Monthly Review.
- \* Hart, Herbert, L. A. (1994), **The Concept of Law**, Oxford: Oxford University Press.
- \* Kropotkin, Peter (1886), **Law and Authority**, The Anarchist Library.
- \* Marcus, Greil (1989), **Lipstick Traces: A Secret History of the Twentieth Century**, Cambridge: Harvard University Press.
- \* Mazor, Lester J. (1978), “**Disrespect for Law**”, Roland J. Pennock and John W. Chapman (eds.), **Anarchism**, New York: New York University Press.
- \* McKinney, Coy (2012), **An Anarchist Theory of Criminal Justice**, The Anarchist Library.
- \* McLaughlin, Eugene (2001), “**Anarchist Criminology**”, The Sage

Dictionary of Criminology, Eugene McLaughlin and John Muncie (eds.), London: Sage Publications Ltd.

\* Nocella, Anthony J., Mark Seis, and Jeff Shantz (eds.) (2018), **Contemporary Anarchist Criminology: Against Authoritarianism and Punishment**, New York: Peter Lang.

\* Prichard, Alex (2018), **“Freedom”**, Carl Levy and Matthew S. Adams, (eds.), The Palgrave Handbook of Anarchism, New York: Palgrave MacMillan.

\* Proudhon, Pierre-Joseph (1840), **What is Property? First Memoir**, Benjamin R. Tucker (trans.), Princeton: Benjamin R. Tucker.

\* Ruth-Heffelbower, Duane (2011), **“Anarchist criminology: a new way to understand a set of proven practices”**, Paper presented at the Academy of Criminal Justice Sciences annual meeting: Toronto.

\* Sartwell, Crispin (2008), **Against the State: An Introduction to Anarchist Political Theory**, Albany: Suny Press.

\* Simmons, A. John (2001), **Justification and Legitimacy: Essays on Rights and Obligations**, Cambridge: Cambridge University Press.

\* Stone, Randolph N. (1991), **“Crisis in the Criminal Justice System: The Socioeconomic Struggle for Equality”**, 8 Harvard Black-letter Journal.

\* Swain, Sean (2018), **“On Crime and Deviance”**, Contemporary Anarchist Criminology: Against Authoritarianism and Punishment, Anthony J. Nocella, Mark Seis, Jeff Shantz (eds.), New York: Peter Lang.

\* Tadros, Victor (2016), **Wrongs and Crimes**, Oxford: Oxford University Press.

\* Weber, Max (1946), **From Max Weber: Essays in Sociology**, H. H. Gerth and C. Wright Mills (trans. and eds.), New York: Oxford

University Press.

\* Wolff, Robert Paul (1998), **In Defense of Anarchism**, Berkeley: University of California Press.

\* Zehr, Howard (2002), **The Little Book of Restorative Justice**, New York: Good Books.